

# سازمان مجازی و رهبر فرضی

## تحلیلی بر علل تداوم جنبش سبز ایران

عماد بهاور، پنجشنبه، ۷ آبان ۱۳۸۸

«قرار» بر این بود که جنبش فراگیر سبز که در اعتراض به تقلب در انتخابات دهم ریاست‌جمهوری شکل گرفته بود، ظرف یک هفته و پس از سخنان مقام رهبری در نماز جمعه فروخوابد. «تجربه» نیروهای امنیتی نیز چنین موضوعی را پیش‌بینی می‌کرد. سابقاً در جریان جشن‌های خیابانی پس از بازی فوتبال ایران و استرالیا و در جریان اعتراضات دانشجویی در تیر ۷۸ و خرداد ۸۲، نیروهای اطلاعاتی و امنیتی کشور تجربه‌های «مفیدی» برای کنترل و سرکوب اعتراضات خیابانی بدست آورده بودند. اما نه تنها جنبش سبز ظرف یک هفته فروکش نکرد که حتی در طی ماه‌های بعد گسترش بی‌سابقه‌ای یافت و همچنان نیز زنده و فعال است. چه اتفاقی افتاده بود که تجارب و روش‌های امنیتی این بار مفید واقع نشد؟

دستگاه‌های امنیتی از لحاظ «ابزاری» بسیار مجهز و به روز شده‌اند. تکنولوژی اطلاعاتی مطابق با آخرین فن‌آوری‌ها و نوآوری‌های جهانی پیش می‌رود و بسیاری از شرکت‌های غربی نیز برای به روز رسانی ابزارهای امنیتی با دولت ایران همکاری کرده‌اند. هزینه‌های بسیار سنگینی از لحاظ تامین ابزار و نیروی انسانی جدید و کارآمد بر بودجه اجرایی کشور تحمیل شده است. پس چرا جنبش سبز متوقف نشد و کنترل و مدیریت اعتراضات با شکست مواجه گردید؟

پیش از این می‌گفتند که برای شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی حداقل سه چیز لازم است: رهبری، سازمان و هدف عینی کوتاه مدت یا میان مدت. پس برای نظام‌های سیاسی و دستگاه‌های امنیتی نیز مسئله روشن بود: برای از بین بردن یک جنبش اجتماعی لازم است که یا رهبری جنبش را از بین ببرند، یا سازمان را متلاشی کنند یا به صورت نرم افزاری و با نفوذ در جنبش در «ماهیت اهداف» ایجاد اخلاص کنند. به عنوان مثال در سال‌های اخیر در ارتباط با جنبش دانشجویی، جنبش زنان و حرکت‌های کارگری هر سه روش فوق در پیش گرفته شد که موثر هم واقع گردید.

ایده کلاسیک و قدیمی فوق‌همچنان و تاحدودی معتبر است؛ یعنی یک جنبش برای شکل‌گیری و تداوم به رهبر، سازمان و هدف عینی نیاز دارد، اما آنچه با گذشته تفاوت پیدا کرده تغییر ماهیت، تعریف و ساختار «رهبری» و «سازمان» یک جنبش و تطبیق و هماهنگی آن با ساختار جوامع اطلاعاتی جدید است. جنبش سبز ایران اولین جنبش سیاسی در نوع خود می‌باشد که در قالب‌های جدید اجتماعی بوجود آمده است.

بدین ترتیب تمام مطالعات تطبیقی و مقایسه‌ای برای استفاده از تجارب سایر کشورها در ارتباط با انواع و اقسام جنبش‌های رنگی و غیررنگی برای دستگاه‌های امنیتی ایران مفید واقع نشده و مقایسه ایران با آن کشورها تنها به پیچیده‌تر شدن مسائل دامن زده است. نتیجه دیگر این نوع مقایسه‌ها جلوگیری از فهم و درک صحیح رهبران نظام از ماهیت جنبش بوده است. وقتی مسئولین درک درستی از ماهیت جنبش نداشته باشند، قطعاً راه حل‌هایشان برای کنترل جنبش نیز مفید نبوده و حتی نتیجه عکس می‌دهد. اکنون جهان با پدیده‌ای نو مواجه شده است که هرگز بدین شکل و در این سطح سیاسی رخ نداده بود.

## ۱- رهبر فرضی

تمام انقلاب های کلاسیک دارای رهبران مشخص و تقریباً واحد بودند یا حداقل یک هسته رهبری معین داشتند. این مسئله یکی از مهمترین عوامل انسجام و هدایت جنبش ها بوده است. حتی جنبش های رنگی و مخملی جدید هم از این قاعده مستثنی نبوده اند. نیروهای امنیتی ایران که بسیار علاقه مند به این گونه جنبش ها می باشند در چارچوب ذهن مقایسه ای خود، در این اندیشه بودند که حضور سید محمد خاتمی در انتخابات منجر به شکل گیری چنین جنبشی خواهد شد. خاتمی گزینه واحد اصلاح طبان بود و توانایی بسیج و آزاد سازی نیروی اجتماعی عظیمی را داشت.

به این ترتیب برای جلوگیری از شکل گیری جنبشی مشابه می بایست رهبری واحد این جنبش، که به زعم ایشان همان خاتمی بود، کنار رود. اینگونه و با فشارهای پیدا و پنهان خاتمی را مجبور به کناره گیری از صحنه انتخابات کردند. فارغ از این بحث که اساساً مقایسه وضعیت ایران با وضعیت اکراین یا گرجستان چقدر می تواند درست باشد، باید گفت که حذف خاتمی نیز نتوانست از بروز جنبش سبز جلوگیری کند و این اولین نشانه تفاوت ماهیت این جنبش با تمامی جنبش های گذشته بود.

این جنبش وابسته به راس خود نبوده و نیست. اگرچه همواره حول یک «راس فرضی» سامان یافته است. بی شک خاتمی و موسوی دو راس فرضی برای این جنبش در مراحل اولیه و بعدی و البته بهترین، سالم ترین و اخلاقی ترین گزینه ها در بین گزینه های ممکن و موجود بوده اند. در چنین حالتی اعضای متکثر جنبش فرض می کنند که شخصی یا نهادی نقش رهبری جنبش را بازی می کند؛ رهبری که البته «حداقلی» است و چندان هم رهبری نمی کند. تنها «حضور» دارد تا انسجام جنبش حفظ شود و از مسیر اولیه آن خارج نشود.

خصوصیت رهبر فرضی آن است که از «تعدد رهبران» جلوگیری می کند و مانع انشقاق و انشعاب در جنبش می شود. در واقع وجود رهبر فرضی باعث می شود که افراد یا گروه های دیگری سوار بر جنبش نشده و ادعایی برای رهبری آن نداشته باشند. جنبش بی رهبر در واقع چندین رهبر خواهد داشت و رهبران متعدد دارای روش ها و ایدئولوژی ها و اهداف متفاوت و گاه متناقض می باشند. نتیجه چیزی جز افتراق رهبری و فروپاشی جنبش نخواهد بود.

پس بهترین حالت این است که رهبری در راس باشد که چندان هم رهبری نکند. موسوی بسیار ماهرانه با این نوع رهبری آشناست. او بر مواضع خویش ایستاده است بدون آنکه ادعای رهبری جنبش را داشته باشد. او بر ماهیت متکثر جنبش تاکید داشته و به هیچ وجه به دنبال ایجاد یک سانترالیزم متمرکز و سخت برای این جنبش نبوده و نیست. حتی «تشکیلات راه سبز امید» نیز شبکه ای اجتماعی و متکثر است نه یک سازمان انقلابی یا جبهه ای سیاسی. او می داند که افراد مختلفی با عقاید و اهداف متنوع خود را متعلق به جنبش سبز می دانند و اگر او بخواهد به عنوان یک رهبر، جنبش را تنها محدود به عقاید و اهداف شخصی خود کند قطعاً باید منتظر ریزش و کوچک شدن جنبش باشد.

برخی از گروه های اپوزیسیون دائماً تبلیغ می کنند که «موسوی رهبر جنبش نیست» یا «جنبش سبز رهبر ندارد» یا «مردم خود رهبر جنبش هستند». تصور آن ها از رهبری جنبش همان رهبری قدیمی و کلاسیک است که نوعی رهبری حداکثری بود و جنبش قبایی بود که بر قامت رهبران دوخته می شد. ایشان دانسته یا نادانسته بر تلاشی جنبش دامن می زنند. در حالیکه نوع رهبری فرضی میرحسین موسوی به هیچ وجه شباهتی با آنگونه رهبری کلاسیک ندارد.

در واقع اعضای جنبش پذیرفته اند که با وجود تفاوت های فکری با «شخص موسوی»، وی را به عنوان رهبر این جنبش «فرض» کنند. موسوی نیز با آگاهی از این وضعیت و آگاهی از ماهیت متکثر جنبش سبز، ادعای رهبری حداکثری ندارد. در این حالت افرادی مانند «کروبی» و «خاتمی» نیز بخشی از رهبری فرضی موسوی هستند. درواقع دیگر چهره و صورت رهبر اهمیت ندارد. صرف وجود افراد شجاع و سالم در راس جنبش به عنوان رهبری فرضی موجب حفظ و انسجام آن است.

به این ترتیب نوع رهبری فرضی و حداقلی جنبش سبز تبدیل به یکی از عوامل تداوم آن در ماه های اخیر شد. میرحسین موسوی به صورت حداکثری به برنامه ریزی و سازماندهی جنبش پرداخت و این کار را به ابتکارات مردمی واگذار کرد. همین باعث شد که حاکمیت نظامی نتواند بهانه های لازم را برای بازداشت و حذف وی در دست داشته باشد. حتی اگر موسوی در زندان می بود رهبری فرضی وی از بین نمی رفت و حتی تقویت می شد. پس اینگونه، رهبر فرضی جنبش حفظ شد و عامل انسجام و تداوم جنبش گردید.

## ۲- سازمان مجازی

موسوی با ایفای ماهرانه نقش خود به عنوان رهبر فرضی از وابستگی جنبش به شخص خود جلوگیری کرد و بهانه حذف خود را از حاکمان نظامی گرفت. پس نیروهای امنیتی می بایست به دنبال روش دوم برای سرکوب جنبش می رفتند، یعنی «سازمان جنبش» را از بین می بردند. اما کدام سازمان؟! کدام سازمان را باید از بین می بردند تا مردم دیگر به خیابان ها نیایند؟ ایشان تا مدت ها تلاش کردند که با بازداشت اعضای احزاب اصلاح طلب و بستن دفاتر ایشان تمام سازمان هایی که ممکن بود به بسیج عمومی بپردازند را از بین ببرند. کار از حد احزاب گذشت و به «ان جی او» های غیرسیاسی و فرهنگی نیز کشیده شد. حتی انجمن های حقوقی و صنفی را هم بستند اما بازهم اتفاقی نیافتاد. سازمان جنبش به هیچ وجه واقعی و بیرونی نبود که بتوان آن را از بین برد. جنبش «خودسازمانده» شده بود.

تا این زمان احزاب و «ان جی او» ها متهم به براندازی بودند؛ اما وقتی این سازمان ها بسته شدند و جنبش ادامه پیدا کرد، معلوم شد که جنبش سبز نه تنها وابسته به رهبری خود نیست که حتی وابسته به نهادها و سازمان های اجتماعی هم نیست. جنبش سبز ایران جامعه مدنی را دور زده بود اما قطعا یک حرکت توده ای یا پوپولیستی نیز محسوب نمی شد. حاکمان سرگردان اما بازهم به دنبال عامل براندازی می گشتند. پس این احمدی نژاد بود که وارد صحنه شد و «رسانه ها» را عامل براندازی دانست.

پیش از این از نگاه حاکمان نظامی، هر نهادی که توانایی سازماندهی مردم را داشته باشد، «بالقوه برانداز» محسوب می شد حتی اگر واقعا برانداز نبود. مهم نبود که آن نهاد، سیاسی، فرهنگی یا اجتماعی و حتی صنفی باشد؛ مهم توانایی آن نهاد در بسیج تعدادی از مردم بود. بر اساس این تحلیل هر سازمان غیروابسته به حاکمیت در مواقع بروز بحران پتانسیل تبدیل شدن به یک عامل براندازی را داشت. اینگونه، دولت نهم در طی چهار سال تمام همت خود را صرف از بین بردن جامعه مدنی نوپای ایران کرد تا روزی این نهادهای مستقل از حکومت به عامل براندازی تبدیل نشوند. تلاش دولت نهم در از بین بردن جامعه مدنی و شکل دهی به یک جامعه توده ای، باعث شد که بسیاری از روشنفکران «تهدید فاشیسم» را یک تهدید جدی تلقی کرده و نسبت به آن هشدار دهند چراکه فاشیسم در یک جامعه توده ای شکل می گیرد.

حال که تمام نهادهای مدنی تعطیل و از دید حاکمان تمام پتانسیل های براندازی از بین رفته بود، پس چرا جنبش سبز که به زعم ایشان برانداز بود همچنان ادامه داشت؟ چه عاملی به سازماندهی این جنبش می پرداخت؟ تنها

موردی که به ذهن احمدی نژاد و مشاوران نظامی اش رسید، «رسانه ها» بودند. اینبار سایت های اینترنتی و شبکه های ماهواره ای بودند که متهم به براندازی شدند چرا که به زعم آن ها امکان بسیج وسازماندهی مردم را داشتند. پس ابزار و تکنولوژی های جدید از شرکت های غربی خریداری و به کار گرفته شدند تا با فیلترینگ شبکه مهم اطلاع رسانی اینترنتی و ارسال پارازیت های مخرب و مضر بر روی امواج ماهواره ای جلوی براندازی گرفته شود. «محدود کردن اطلاعات در عصر اطلاعات» ایده ای بود که به ذهن حاکمان نظامی رسید.

اما اطلاع رسانی به هر شکلی ادامه پیدا کرد: دیوار نویسی، پخش اعلامیه، ارسال پیامک و ایمیل، استفاده از فیلتر شکن و روش های مقابله با پارازیت، اسکناس نویسی، و از همه مهمتر اطلاع رسانی دهان به دهان. هیچ تکنولوژی ای را نمی توان در فهرست محصولات غربی یافت که بتواند جلوی ارتباطات جمعی مردم یک جامعه را به صورت کامل بگیرد. سازمان جنبش سبز تبدیل به «سازمانی مجازی» شده بود. این سازمان دارای یک هسته مرکزی نبود تا بتوان با حذف آن جنبش را فروخواباند.

شاید اگر دولت نهم تا به این حد برای از بین بردن جامعه مدنی تلاش نکرده بود اکنون سازمان های حزبی و نهادهای مدنی مسئول و پاسخگوی سازماندهی مردمی بودند و از طریق مذاکره با آن ها می شد به نوعی اعتراضات را خواباند. اما احمدی نژاد با از بین بردن جامعه مدنی خود به دست خود زمینه ایجاد یک سازمان متکثر، غیر متمرکز و مجازی را فراهم آورده بود که هر عضو آن مستقلا به حزب و یا یک ستاد به حساب می آمد.

به این ترتیب، شکل گیری یک سازمان مجازی متکثر دومین عامل تداوم جنبش سبز بود. حتی تلاش میرحسین موسوی در تاسیس تشکیلات راه سبز امید نیز خارج از این بحث نبود. آن تشکیلات نیز شامل شبکه های اجتماعی متکثر و متنوع است که سازماندهی مرکزی به معنای قدیم آن ندارد و متکی به ابتکارات و تلاش های فردی اعضا می باشد. این سازمان ایدئولوژی معینی نیز ندارد که اعضای خود را محدود به آن کند. در نتیجه تمام ایرانیان علاقه مند به جنبش سبز می توانند عضو آن به حساب آیند.

### ۳- هدف ثابت، ساده، عینی، شفاف، کم هزینه و قابل دستیابی

سومین عامل تداوم جنبش سبز آن بود که مخالفان تا این لحظه نتوانستند در اهداف آن تغییر ایجاد کنند. هدف یک جنبش اجتماعی باید کاملا عینی، مشخص، کوتاه مدت و قابل دست یابی باشد. هدف جنبش سبز از ابتدا «تغییر دولت و ریاست» آن بود؛ یک موضوع روشن و ساده که هر فرد عادی و غیرسیاسی نیز به راحتی قادر به فهم و درک آن است و می تواند با این هدف به جنبش بپیوندد. پیچیدگی اهداف جلوی فهم عمومی آن را می گیرد و باعث اختلاف در روش ها می شود.

اهدافی که از سوی برخی از گروه های اپوزیسیون مطرح می شود همچون «تغییر نظام سیاسی»، «تغییر رهبری نظام»، «ایجاد نظام سکولار یا لائیک و حذف اسلامیت»، «حذف ولایت فقیه»، «تغییر قانون اساسی و برگزاری رفراندوم» و اهدافی کلی و بزرگی از این دست، بیشتر بر پیچیده تر شدن مسائل دامن می زند. ضمن آنکه در بین حامیان جنبش سبز اختلافات بسیاری را رقم خواهد زد. پیچیدگی هدف همچنین «بی انگیزگی» را در میان مردم عادی به دنبال خواهد داشت.

هدف باید شفاف باشد و ابهام درهدف از گسترش و فراگیری آن به عنوان یک خواست عمومی جلوگیری می کند؛ در نتیجه آن هدف نمی تواند مورد توافق اکثریت اعضای یک جنبش متکثر باشد. همچنین، اهداف بزرگ و کلی، راه حل ها و روش های پرهزینه تری را می طلبد. اهداف و برنامه ها باید متناسب با متوسط توان اعضای یک

جنبش باشد. بی شک هرچه هزینه های عمل سنگین تر باشد، از میزان گسترش و فراگیری جنبش کاسته می شود. برعکس خواسته ها و مطالباتی که مربوط به کلیت نظام سیاسی نیست و تغییرات در سطح دولت را مطرح می سازد، گسترش و نفوذ بیشتری در میان مردم پیدا می کند.

یکی از راه هایی که می توان به یک جنبش اجتماعی ضربه زد آن است که با نفوذ در جنبش و طرح اهداف بزرگتر و شعارهای رادیکال و تند (که گاهی موجب بروز هیجان و احساس بیشتری نیز در بین نیروهای سیاسی می شود)، موجبات اغتشاش ذهنی اعضا را فراهم آورد و میانشان اختلاف انداخت. می توان با پیچیده تر کردن مسائل از نفوذ آن ها در میان مردم کاست و با تحمیل هزینه های سنگین حامیان عمومی جنبش را پراکنده کرد. به هر حال تا به این لحظه اگرچه بعضا شاهد طرح شعارها و اهداف رادیکال از گوشه و کنار بوده ایم، اما به طور کلی اهداف جنبش به خاطر درایت اعضا و رهبران آن، همان اهداف عینی و قابل فهم اولیه باقی مانده است. ایشان همچنان خواستار تغییر دولت و ریاست آن هستند. هدفی که شاید جذابیت شعارهای رادیکال را نداشته باشد، اما چنانچه همگان می دانند دستیابی به آن موجب تغییرات مهم و پایداری در سطوح اجرایی نظام سیاسی خواهد شد که بر زندگی تک تک مردم تاثیر خواهد گذاشت. این ثبات در هدف و شعار سومین دلیل برای پایداری و تداوم جنبش سبز بوده است.

### **جنبش منحصر به فرد**

خصوصیات سه گانه فوق نشان دهنده آن است که جنبش سبز ایران در نوع خود بی نظیر و منحصر به فرد بوده است. همین یگانه بودن آن است که حاکمان را از درک و فهم آن بازداشته چراکه گزینه مشابه ای در دنیا برای مقایسه با این پدیده و فهم آن پیدا نکرده اند. شاید این یک جنبش «جهش یافته» ای است که دیگر با واکنش ها و آنتی ویروس های قدیمی امنیتی قابل «درمان» نیست.

در نتیجه هرچقدر ابزارها و تکنولوژی های جدید و گرانقیمت در اختیار نیروهای امنیتی باشد، به دلیل درک و فهم اشتباه از ماهیت جنبش سبز و به دلیل قدیمی و کهنه بودن استراتژی های امنیتی، هیچکدام به کار نمی آیند و برعکس به کارگیری آن ها در نهایت به کلیت نظام سیاسی آسیب می رساند. ابزارها نو و مدرن شده اند اما استراتژی ها و تئوری های امنیتی همچنان کهنه، قدیمی و کلاسیک باقی مانده اند. شاید به همین دلیل است که کشورهای غربی به راحتی تکنولوژی های جدید را در اختیار دولت ایران قرار می دهند چراکه در قبال کسب درآمدی کلان، از کارایی و تاثیر اندک آن ها نیز آگاهند.